

حذف سیاست

رامین کامران



آرمانشهری که سیاست زدایی شده باشد سودای رستگاری این جهانی را در سر پیروان میاندازد، شیرین ترین رؤیاست ولی به تلاخ ترین کابوس ختم میشود. واقعیت اجتناب ناپذیری که به این ترتیب از دیدنش روبرتایم با زشت ترین چهره اش به ما رخ خواهد نمود.

از آنجا که سخن گفتن از ضعفهای اپوزیسیون جزو مشغولیت های رایج است، من هم میخواهم چند کلمه در این باب بگویم زیرا تصور میکنم مدت مدیدی است که بین مدعیان مخالفت با نظام کنونی ایران نوعی سیاست گریزی پیدا شده که راه تأثیرگذاریشان را بر امور هر روز بیش از پیش میندود. ممکن است این سخن در وهله اول قدری عجیب جلوه کند، آنهم در شرایطی که همه ادعای سیاسی بودن و کار سیاسی کردن دارند. نشانه های این گرایش را که گاه تک تک مشاهده میشود و گاه همراه یکدیگر، میشرم و توضیح میدهم.

حذف خشونت

خشونت امر مذمومی است و همه افراد بشر، لاقلاً آنهایی که طبیعی شمرده میشوند، از آن گریزانند. از ابتدای تاریخ یکی از دغدغه های عمده انسان و به عبارتی یکی از اهداف عمده تمدن، مهار ساختن خشونت بوده است و مبارزه با تأثیر ویران کننده ای که میتواند بر حیات اجتماعی بنهد. حوزه ای که این کوشش در آن انجام میگیرد حوزه سیاست است. سیاست خشونت را مهار میسازد، البته از آنجا که خشونت جز به خود تراش نمیخورد، این کار مستلزم تهدید همیشگی و کاربرد گاه به گاه خشونت از طرف مرجع سیاسی است که به استفاده از آن مجاز است.

مخالفت با خشونت و تبلیغ مبارزه بدون خشونت در وهله اول به نظر نه تنها معقول و متمدنانه میاید، بلکه از بابت پایین آوردن هزینه مبارزه هم برای همگان جذاب است. شاهدیم داستانهایی هم که دائم راجع به گاندی و ماندلا و... میگویند یاور ترویج این روش شده. ولی تبلیغ این فکر که مبارزه باید اصولاً بدون خشونت انجام پذیرد در حکم ترویج تصورات خطا راجع به سیاست و مبارزه است. حذف خشونت به سیاست ربطی ندارد. هدف سیاست مهار و اداره خشونت است نه حذف

آن، فکری هم که بخواهد خشونت را از روی زمین حذف کند فکر سیاسی نیست، اخلاق - مذهبی است. دخالت دادنش در سیاست، مثل مورد امروز ما، در حکم ایجاد اغتشاش فکری است و به قهقرا راندن فکر سیاسی، تصور نمیکند تعویض جمهوری اسلامی با جمهوری بودایی یا چیزی نظیر آن، پیشرفتی برای ما به حساب بیاید.

حذف اختلاف

مردم معمولاً مایلند در محیطی به دور از تشنج زندگی کنند و طبیعی است که سرشان برای دعوا درد نکند. دنیایی که در آن کسی با کسی اختلافی نداشته باشد، دنیای مطبوعی برای کار و زندگی است ولی همه به تجربه میدانیم که چنین چیزی موجود نیست. پیدایش اختلاف بین ابنای بشر اجتناب ناپذیر است و حل اختلافات کار سیاست، اول با مهار خشونت و سپس با ایجاد و تحکیم نهادها و روشهای حل مسالمت آمیز اختلاف، اگر میگویند دمکراسی بهترین نظام سیاسی است برای این است که بهترین روشی است که تا به حال برای این کار یافت شده است.

سودای جامعه ای خالی از اختلاف البته محترم است ولی باز هم ایده آلی اخلاقی - مذهبی است نه سیاسی. سیاست خود میدان تنش و محل اصلی بیان اختلافات است و البته کوشش برای حل معقول آنها. دنبال سیاست بی اختلاف رفتن یعنی بیرون رفتن از سیاست، نه یافتن راه حل معجزه آسایی که تا به حال به عقل کسی نرسیده بوده. این کوشش دائم برای حذف اختلاف و در نهایت تفاوتهای خانواده های سیاسی اپوزیسیون، که برخی تحت عنوان آشتی، به عنوان چاره^۱ پیروزی عرضه اش میکنند، کوششی است بی سرانجام و در نهایت نمیتواند صورتی غیر از نصایح کدخدامنشانه ای را بگیرد که امروز از چپ و راست و البته با واژگان مد روز میشنویم. پیروزی دمکراسی یعنی شکست دشمنان دمکراسی نه آشتی کنان همگانی. ندیدن این واقعیت باعث حذف اختلافات نخواهد شد؛ بر عکس، کسانی را که دل به این حرفها خوش کرده اند در برابر بروز اختلافاتی که در انکارشان میکوشند ولی به ناگاه بر سر راهشان سبز خواهد شد، خلع سلاح خواهد کرد. وحدت کلمه های قلبی همینطوری ختم میشود.

حذف قدرت

رابطه^۲ قدرت الزاماً مطبوع طبع همه نیست چون در حکم محدود ساختن آزادی فرد است و طبیعی است که حیاتی بری از هر رابطه^۳ قدرت برای همه کس جذاب است. ولی این تصور به جوامع موجود انسانی، چنانکه ما

میشناسیم و تجربه میکنیم، ارتباطی ندارد. قدرت یکی از ابعاد حیات بشری است و مفهوم مرکزی سیاست هم هست. حذف روابط قدرت در جامعه ممکن نیست. سیاست درست کوشش در نفی رابطه^۱ قدرت نیست، در انتظام و ترتیب صحیح این پدیده است به شکلی که متکی بر عدالت باشد و بیشترین آزادی را برای همگان فراهم بیاورد. پشت کردن به این واقعیت طرح اندازی نیست، خیال پردازی است.

گاه از این سو و آن سو میشنویم که فرضاً^۲ باید رابطه^۳ قدرت وربیافتد و حکم قانون جایش را بگیرد. متأسفانه این نکته^۴ بدیهی در این میان فراموش میشود که قانون بیان حاکمیت است که بالاترین مرجع قدرت است و اصلاً^۵ اگر خود متکی به قدرت و در نهایت زور، نباشد، اصلاً^۶ ضمانت اجرا نخواهد داشت و گویی که نیست. دموکراسی یعنی رابطه^۷ معقول قدرت در چارچوب قانون. قانون و قدرت مابین هم که نیست هیچ، در دموکراسی حتماً^۸ ملازم هم است.

البته خیالپردازی هم جزئی است از اندیشه^۹ سیاسی و تصور انواع و اقسام آرمانشهر از قدیم الایام بین متفکران سابقه داشته است و به کار عرضه^{۱۰} آزاد و بی قید اندیشه های آنان میآمده است. ولی این خیالپردازی ها را به جای طرح اجتماعی و سیاسی گرفتن و آنها را تحقق پذیر فرض کردن فقط نمونه ایست از تب زدگی ایدئولوژیک و حتماً^{۱۱} راه به بهبود وضع جامعه نمیبرد. واقع بینی شرط اول عمل سیاسی معقول است، داشتن ایده آل و دنبال کردن آن حتماً^{۱۲} کار درستی است ولی نه به حدی که هر خیالی را تحقق پذیر فرض کنیم. نادیده گرفتن قدرت و اهمیت آن یعنی چشم بستن است بر منطق سیاست.

حذف دولت

دولت به معنایی که ما میشناسیم و محل تمرکز قدرت و اداره^{۱۳} واحد سیاسی است، پدیده ایست متأخر و اداره^{۱۴} بعد سیاسی حیات انسانها همیشه توسط این دستگاه انجام نشده، ولی دولت برترین وسیله ایست که برای این کار شناخته شده است. البته خیالبافی در این باب که اگر دولتی در کار نباشد آزادی به حد اعلی خواهد رسید و همه خواهند توانست بیشترین بهره را از آزادی فردی خود ببرند، کار آسانی است ولی در واقعیت ما به ازایی ندارد. حرفهایی که دستیابی به آزادی را صرفاً^{۱۵} مشروط به کاهش یا حذف دخالت دولت میشمرد، همانقدر که فراوان است بی ارزش هم هست. این داستانهایی هم که روز و شب بابت معجزات جامعه^{۱۶} مدنی به گوش همه میخوانند و در آنها اصلاً^{۱۷} بحثی از دولت به عنوان نهاد اصلی سیاسی و لزوم استفاده^{۱۸}

درست از آن برای ادارهٔ زندگانی جمعی نیست، در حکم افسانه است. منتها افسانه ای که سر بزرگها را گرم میکند و متأسفانه میتواند به راهی شان بکشد که به آزادیخواهی هیچ ارتباطی ندارد. افسانهٔ از بین رفتن دولت که زمانی مارکسیستها در نهایت تاریخ قرارش داده بودند و وعده اش را میدادند، امروز از سوی برخی لیبرال ها تبلیغ میشود و نه فقط نشان میدهد که اجزای این و آن ایدئولوژی چه آسان دست به دست میشود، بلکه اینرا نیز خوب معلوم میکند که در این میان چپ و راست اصلاً با هم رودربایستی ندارند و همینقدر که پا به راه افراط گذاشتند حرف هم را خوب میفهمند.

حذف گذشته

سودای گرد هم آوردن همهٔ مخالفان سیاسی برای از ریشه کندن نظام اسلامی تقریباً از همان روز پیدایش اپوزیسیون شکل گرفته است و از آنجا که بسیاری مانع اصلی این اتحاد را تنشها و دشمنی های تاریخ معاصر میدانند، به فراموشی سپردن این اختلافات چارهٔ کار فرض میکنند. مبلغان این ترتیب عمل در صحنهٔ سیاست ایران کم نیستند و مایلند همه را به سوی فراموش کردن گذشته سوق بدهند.

خیال رهایی از بار گذشته میتواند جذاب باشد، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی. کشیدن این بار همیشه آسان نیست، چه چیز بهتر از پاک کردن همهٔ حسابها و شروع دوباره؟ ولی گذشته نه فراموش کردنی است و نه حذف شدنی. گذشته جدای از ما نیست، جزئی از خود ماست. نه اینکه بدون گذشته نمیتوانیم کار سیاسی بکنیم، بدون گذشته اصلاً نمیتوانیم به معنای درستش، هویت سیاسی داشته باشیم. زیرا هر هویت سیاسی، روایتی، ولو ساده و ابتدایی، از تاریخ را هم در دل خود دارد و قوام گرفتنش بدون آن ممکن نیست. در گذشته زندگی کردن کار نادرستی است ولی بی گذشته زندگی کردن اصلاً ممکن نیست – چه در سیاست و چه در زندگانی خصوصی.

و در نهایت حذف سیاست

هر یک از این مضامینی که شمردم یکی از وجوه کوشش برای حذف مشکلات سیاسی است نه حل آنها. مشکلات مرکزی سیاست یا مقولاتی که امکان حل آنها را فراهم میآورد به این ترتیب از صورت مسئله حذف میگردد و تصویری جذاب برای همهٔ آنهايي که مایلند از این مشکلات بگریزند فراهم میآورد.

این توهم رهایی از سیاست ریشه ای مذهبی دارد، زیرا به تصاویر

ایده آل جامعه^۱ آخرالزمان بیشتر شبیه است تا جامعه ای تاریخی و ممکن. ولی اینرا نیز باید اضافه کرد که زبان سخنانی که بدانها اشاره کردم، زبان کلاسیک و معمول مذهب نیست که برای همه آشنا و برای بسیاری زنده است، بلکه نسخه بدل آن است که تقدس زدایی شده.

گفتاری که در روزگار ما نقش پند و موعظه^۲ قدیم را بر عهده گرفته نوعی گفتار حقوق بشری است. حقوق بشر در مرز اخلاق و سیاست قرار دارد. از اولی جهانشمولی مطلق را دارد و از دومی حاجت به مرز و تمرکز و اداره^۳ قدرت را. بشریت واحد سیاسی نیست ولی تحقق حقوق افراد آن (چه طبیعی و چه موضوعه) در واحد سیاسی ممکن میگردد. بی دلیل نبود که انقلابیان فرانسه که اولین اعلامیه^۴ جهانی حقوق بشر را نوشتند، آنرا «اعلامیه^۵ جهانی حقوق بشر و شهروند» نام دادند. متأسفانه در بسیاری از گفتارهای حقوق بشری رایج این وجه دوم کمرنگ و گاه حذف شده است و دفاع از این حقوق به مرتبه^۶ نوعی موعظه^۷ اخلاقی تنزل یافته است.

از آنجا که حقوق بشر در دامان طبیعت تحقق یافتنی نیست و باید در چارچوب واحدی سیاسی و بالاخص واحدی دمکراتیک و لیبرال، رعایت شود، از پذیرفتن منطق و محدودیت های سیاست هم ناگزیر است. در خلأ نمیتوان حقوق بشر داشت یا بی اعتنا به سیاست طالب اجرایش بود. حذف سیاست در نهایت حذف حقوق بشر هم هست.

نه پند اخلاقی و نه دفاع از حقوق بشر، هیچکدام محل ایراد نیست، هر دو بسیار با اهمیت است و مفید و لازم برای زندگانی اجتماعی. مشکل از این برمیخیزد که بعد سیاسی کار را فراموش کنیم و تصور کنیم که با زدن این حرفها از موضعی بالاتر از سیاست به جوامع بشری و مشکلات آنها مینگریم. در سنجیدن مشکلات موقعیت سیاسی انسان و در کوشش برای حل آنها، دیدگاهی بالاتر از سیاست وجود ندارد.

آرمانشهری که سیاست زدایی شده باشد سودای رستگاری این جهانی را در سر پیروان میاندازد، شیرین ترین رؤیاست ولی به تلاخ ترین کابوس ختم میشود. واقعیت اجتناب ناپذیری که به این ترتیب از دیدنش روبرتایم با زشت ترین چهره اش به ما رخ خواهد نمود.

۵ اکتبر ۲۰۱۲